

ایجاد انگیزه :

ارتباط و آمیختگی بسیار ارتباط وسیع و گسترده ای است به طوری که دستگاه شیطان قدرت وسوسه کردن، نفوذ کردن در جبهه حق را پیدا کرده است. همیشه همین طور بوده، یعنی امکان این را پیدا کنند که تحریک نمایند و وسوسه کنند. افکار را تغییر دهند، حتی احساسات جامعه و مومنین را تحت تاثیر قرار بدهند. این آمیختگی سنگین و وسیع موجب انتقال صفات و اخلاق و امثال اینها می شود. چیزی که مشاهده می کنیم در زندگی جمعی خودمان به خصوص در دنیای معاصر، دستگاه شیطان یک تمدن وسیع همه جانبه ای به پا کرده است، تمدنی که لایه های عمیق دارد و گسترده است. برای همه عرصه های زندگی ما تدبیر می کند و برنامه دارد. از هنگام تولد تا مرگ برایش برنامه ریزی کرده اند که چطور به دنیا بیاید، بعد چطور به مهد کودک سپرده شوید تا دوران اشتغال و پایان اشتغال و دوران بازنشستگی و دوران کهن سالی و خانه های سالمندان و بعد به قول خودشان اتاق مرگ و تجزیه و ایزوله انسان. برای همه دوران زندگی ما برنامه و تدبیری در نظر گرفته اند. نسبت به پوشاک و خوراک و مسکن و سایر زوایای زندگی ما تدبیر کردند. دنبال نفوذ هستند تا ما را تحت تاثیر خودشان قرار دهند، ما هم مثل آنها زندگی کنیم، مثل آنها نسبت به دنیا بیاندیشیم و تدبیر کنیم. ما تحت نفوذ فرهنگ آنها قرار گرفتیم و کاملاً پیداست که آنها نفوذ کرده اند و در لایه های مختلفی از جامعه ما، حیات اجتماعی ما رسوخ کرده اند. مثل آنها لباس می پوشیم، مثل آنها درس می خوانیم و فارغ التحصیل می شویم، مثل آنها خانه می سازیم، مثل آنها تغذیه می کنیم. این معاشرت مبدا انتقال فرهنگ، انتقال روش زندگی کردن، انتقال الگوهایی که آنها برای زندگی خودشان درست کرده اند، می باشد. یک اختلاط وسیعی که همراه با حکمت است و در همین آمیختگی هست که برای کفار امکان اصلاح فراهم می شود، برای مومنین امکان رشد محیا می شود. خدای متعال در قران وقتی داستان فرعون و تسلط او بر قوم موسی را بیان می کند «یضبحون ابناکم و یستحیونه نساءکم» فرزندان شما پسران شما را ذبح می کردند، دختران را زنده نگه می داشتند. بعد می فرماید «و فی ذلکم بلائون من ربکم» این یک ابتلائی از ناحیه پروردگار است که شما را تربیت می کرد و تدبیرتان می نمود. خیال نکنید از دست خدا زمام امر خارج شده بود «و فی ذلکم بلائن من ربکم عظیم» یک ابتلاء عظیمی از ناحیه پروردگار بود که این ابتلا به رشد شما ختم می شود. پس در این آمیختگی رشدی برای جبهه مومنین هست و از یک طرف امکان اصلاح و خیر برای جبهه کفار فراهم می شود. البته آنهایی که مسیر کفر را انتخاب می کنند با این که مجبور نیستند خدای متعال آنها را امداد می کند. امداد آنها به نفعشان نیست

و از این امداد استفاده خوب نمی کنند. می توانند کفرشان را تبدیل به ایمان کنند ولی اگر برنگشتند نباید تلقی کنند این فرصتی که در اختیارشان قرار می گیرد، این دولتی که به آنها داده می شود، دولتی است به نفع آنها.

متن و محتوا :

«انما نملی لهم لیزدادو اسما» این املاء، املائی است که منتهی به ازدیاد گناه می شود. این آمیختگی با همه حکمت هایی که دارد بنا نیست برای همیشه بماند. باید با یک برنامه ریزی این آمیختگی و اختلاط به تفکیک ختم شود. در سوره مبارکه بینه خدای متعال در مورد داستان تفکیک گفتگو می کند و می گوید دو جریان می شود، یکی جریان خیر البریه و دیگری جریان شر البریه، آنها بهترین ها و اینها بدترین ها می شوند. در دو فضایی که با هم ارتباطی ندارند، این تفکیک چطوری واقع می شود و ماموریت های ما در این دورانی که دوران آمیختگی و اختلاط جبهه حق و باطل است، چیست؟ خدای متعال می فرماید: «لم یکن الذین کفرو من اهل الکتاب و المشرکین منفکین» کفار اعم از کفار اهل کتاب و مشرکین منفک نمی شوند. «ان الذین کفرو من اهل کتاب و المشرکین اولئکههم شر البریه». «ان الذین آمنو و عمل الصالحات اولئکههم خیر بریه» پس مردم دو دسته اند یک طرف کفار اعم از کفار اهل کتاب و مشرکین و در طرف دیگر مومنین هستند. این کفار از جبهه مومنین انفکاک پیدا نمی کنند، آنها دنبال این هستند که بر جبهه مومنین تسلط پیدا کنند. یک امت واحده ای درست کنند که تحت مدیریت آنها باشد. به تعبیر دیگر یکی دستگاه کفر و شیطان پرستی و دنیا پرستی است و دیگری دستگاه ایمان به الله و خدا پرستی است. این دو دستگاه از هم جدا نمی شوند، کفار مشرکین از جبهه مومنین انفکاک پیدا نمی کنند الا به وسیله «حتی تاتیهم بینه» تا آنجایی که بینه به سراغ آنها می آید. این بینه چیست؟ «رسول من الله یتلو سخفا مطهره فیها کتبا قیمه» رسولی از طرف خدا با دارایی ها و امکاناتی می آید که اولاً «رسول من الله» است. اگر کسی رسالت الهی نداشته باشد امکان این که این اقدام بزرگ را انجام دهد، نیست. مرحوم حرانی این حدیث نورانی را در تحفه العقول نقل کردند که امیر المومنین خطاب به کمیل فرمودند: یا کمیل، اگر کسی که از طرف خدا آمد و اخبار غیبی در اختیار اوست، دریافت هایی از عالم غیب دارد «لولم یظهر نبیون و کان مومنون تقی، و کان فی العرض مومن التقی» اگر نبی نباشد و از طرف خدا خبری دریافت نکرده باشد «لکن فی الدعائهی الی الله مختن او مصیبا» مردم را با چه اعتقادات و اخلاقی، با چه مناسکی دعوت می کند. «کان مختعا او مصیبا» کمیل! این خطا کار است یا اثابه به واقعه کرده است. حضرت فرمودند: «بل والله مختئاً» به خدا قسم که این خطا کار است و اشتباه می کند «حتی ینسبهو الله لذالک و یوئلثهوله» تا خدای متعال او را نصب برای این کار کند. اگر خدای متعال او را نصب و اهل برای این کار نکند، هر کسی از طرف خودش گمان کند که می تواند مردم را دعوت کند، مخته است. بعد فرمودند: «یا کمیل، ان

دین الله فلا یقبل من احمد القیام به الا رسول او نبی او وصی» دین یک امری است مربوط به خدای متعال و از کسی قبول نمی کند تا قیام نماید الا اینکه یا رسول یا نبی یا وصی رسول و نبی باشد. بعد فرمودند: یا کمیل مقام نبوت، رسالت و امامت منصب الهی است. «و لیس بعد ذالک» بعد از این مردم دو دسته می شوند «الا موالین متبعین» یا تبعیت می کنند و یا «عامهین مبتدئین» در حیرت و نایبانی و کوری بدعت می گذارند. بعد فرمودند: «ان ما یتقبل الله من المتقین» خدای متعال از متقین قبول می کند. تقوا در اینجا یعنی چه؟ یعنی اگر خدای متعال رسولی قرار داد و او را اهل برای این کار کرد آنها حق دارند اقدام کنند. بعد از این باید تبعیت کنند، یعنی کسی حق ندارد مستقل از انبیاء و اولیا الهی دعوت کند. پس اولین نقطه آمیختگی بین جبهه حق و باطل در دنیا است که خیلی پیچیده است. بر اساس روایات قبل از این عالم شروع شده و در این دنیا ادامه دارد و تا دوران ظهور و در قیامت این تفکیک به مرحله نهایش می رسد. این با رسول آغاز می شود، رسول من الله از طرف خدا آمده و ماموریتی دارد. شخصی مولایی داشت که تصمیم گرفته بود غلام خود را به قتل برساند. غلام فرار کرد و به محضر امام صادق شکایت کرد. گفت: او بی جهت می خواهد من را به قتل برساند. حضرت فرمودند: سلام من را به او برسان و بگو امام صادق فرمودند: بخاطر من از این شخص گذشت کنید. او به طرف مولایش بر می گشت که در راه شخصی از اهل بصیرت، آنهایی که در سیمای شخص عواقب سرنوشت شان را می خوانند، این شخص را دید و گفت: کجا می روی؟ من هر چه نگاه می کنم همه چشم و دست و پا می گویند به طرف مرگ خودت می روی. گفت: زبانت را ببینم. نگاه کرد و گفت: یک ماموریتی روی زبانت است، به کوه بزنی کوه متلاشی می شود. خیالت راحت باشد، برو. پیش مولایش رفت و مولایش گفت: خودت با پای خودت آمدی. غلام گفت: قبل از آن که من را به قتل برسانی، یک حرفی دارم. گفت: امام صادق سلام الله علیه سلام رساندند و گفتند: من را ببخشید. گفت: خود آقا این مطلب را فرمودند؟ گفت: بله. مولایش گفت: من تو را عفو می کنم و در راه خدا آزاد می نمایم. ماموریت یعنی این، او از طرف خودش هر چه حرف بزند، خاصیت ندارد. وقتی آن ماموریت را به انسان می دهند این زبان، زبانی می شود که نفوذ می کند. آن کسی که می تواند جبهه حق و باطل را از هم جدا کند رسول است. همراه با رسول امکانات و صحف مطهره ای می فرستند، کتب قیمه ای به او می دهند. این صحف مطهره به قرآن تفسیر شده و کتب قیمه به آن آئین پایداری که قوام جامعه انسانی به اوست یا به امام تفسیر شده است. کما اینکه در آیات دیگر قرآن می فرماید: «هو الذی الرسل رسوله» خدا می فرماید: این پیغمبر را که فرستاد اولاً رسول اوست و دوم با او امکاناتی همراه کرد «بالهدی و دین الحق» هدایت و دین حقی را با او همراه کرد. این هدی و دین حق قرآن و دین الهی است. در اصول کافی تفسیر فرمودند: «امر هو بالوصایات علین و هی دین الحق» یعنی ولایت امیر المومنین علیه السلام هست. او را همراه با کتاب و ائمه می فرستند. «هو الذی ایدک به نصرحی و بالمومنین» اولاً باید رسولی از عالم غیب با یک رسالت و اخبار و صحفی بیاید، آن موقع شروع به تفکیک کردن می کند. چگونه تفکیک می کند؟ «یتلو علیهما آیاته» تلاوت کتاب معنای گسترده ای دارد که یک معنایش تلاوت آیات برای مردم است. تلاوت رسول با تلاوت ما

فرق می کند. وقتی پیغمبر تلاوت می کند عالم متحول می شود، پس تفکیک جبهه حق و باطل یک ارتباط گسترده ای بر اساس حکمت دارد اما تا رسولی نیاید و صحف مطهره را نخواند، آنها صف شان را جدا نمی کنند. آنها مدعی تمامیت اند و شیطان جبهه حق را رها نمی کند، فقط با رسول است که شیطان مجبور می شود جبهه خودشان را تغییر بدهند و تفکیک کنند «رسول من الله یتلو صحف مطهره، فیها کتب قیمه». یک بحثی اینجاست و آن تفکیک جبهه ایمان و کفر است «و ما تفرق الذین اتوا الکتاب، اوتوا الکتاب» به آنهایی که کتاب عطا شده اعم از اهل کتاب اند. آنهایی که کتاب برایشان در زمانهای گذشته آمده، تفرق کردند «مم بعد ما جاء البینه» تفرق آنها بعد از بینه بوده است. بعضی از مفسرین گفتند: تفکیک و تفرق یک چیز است، قرآن بیان می کند کفار این امت از مسیر هدایت منفک نشدند الا بعد از بینه. اقوام گذشته نیز اینگونه بوده اند، کتاب برایشان می آمد و بعد از آمدن کتاب تفرق می کردند. شاید داستان تفرق غیر از داستان تفکیک است یک پیوستگی و اتصالی در خود جبهه حق است، تا رسول بود منافق و مومن دور هم جمع بودند و وقتی از دنیا می رفت و کار به اوصیائش می رسید، تفرقی اتفاق می افتاد. محور ائتلاف امم، اوصیا و ائمه علیه السلام اند. در بیانات معصومین علیه السلام خواندید «به ولایتکم المنالله معالم دیننا و اصلح ما کان بصر من دنیانا و به مبالاتکم تمت کلمه و عظمته نعمت و الفرقة» ظرفیت امام، ظرفیت ائتلاف یک امت است، حبل المتینی است که گفته اند دور او جمع شوید و تفرق نکنید. محور وحدت که می تواند امت اسلامی را به یک وحدت برساند امام منصوب از طرف خداست. این غیر از کتاب و رسول است، کتاب و رسول صف های مشرکین و کفار را از مومنین جدا می کنند. درون جبهه مومنین آن کسی که می تواند این جبهه را منسجم کند، مومنین حول او به وحدت می رسند «و حتسبو به حبل الله جمیعا و لا تفرقوا» رشته اتصال همه به خداست و ظرفیت این را دارد که همه را دور خودش جمع کند؛ چون ایجاد الفت یک کار عادی نیست که هر کسی بخواهد محور ائتلاف باشد. در آیه شریفه خدای متعال می فرماید: «زعم الذین کفرو عمم یبعثوا» کفار یک کمال باطلی دارند و می گویند شما پیغمبر نیستی و از طرف خودت حرف می زنی. به آنها بگو «قل کفا بالله شهیدا و بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب» من دو شاهد برای رسالت خود دارم، یکی خدای متعال و دیگری کسی است که «من عنده علم الکتاب». ذیل این آیه سلمان از امیر المومنین سوال کردند آقا «من عنده علم الکتاب» کیست؟ حضرت فرمودند: من هستم، بعد حضرت فرمودند: نبی اکرم از خدای متعال یک وسیله ای می خواست که وسیله بین او و امتش باشد. امت بتوانند از طریق او به رسول برسند و حقائقی که در محضر رسول خدا بوده دریافت کنند؛ چون فرمود: «کذالک جعلناکم امت وسطا لتکون شهدا للناس و یکون الرسول علیکم شهیدا» ما شما را امت وسط قرار دادیم، شما شاهد بر مردم باشید رسول شاهد بر شما. فرمود: امت وسط ما هستیم، ما هستیم که شاهد بر مردم هستیم، دیگران که شهادتی ندارند، رسول شاهد بر ما است. حضرت فرمود: وجود مقدس نبی اکرم از خدای متعال یک وسیله ای خواستند و خدای متعال وجود مقدس امیر المومنین را قرار داد. آن امتی که حول رسول شکل می گیرند وقتی به ائتلاف می رسند هم دل و همراه می شوند که به آن رشته الهی متصل باشند «و عتصموا بحبل

الله جميعاً و لا تفرقوا» آنکه جلوی تفرق را می گیرد. بنابراین تفرقی در امت پیدا می شود حتی آنهایی که «اوتوا الكتاب» هستند و کتاب آسمانی برایشان آمده است. فرمود: بنی اسرائیل ۷۳ فرقه شدند و امت من هم همین طور می شود. بعد از آنکه رسول آمد و او را قبول کردند، برای اینکه دور این رسول بمانند و با او راه را طی کنند نیاز به یک «عروۃ الوسقا» است. یک وسیله ای که واسطه بین امت و رسول و محور تجمع باشد. معمولاً در امتهای حول اوصیاء یک تفرقی اتفاق می افتاد، همین که پیغمبر رحلت می فرمود مردم بر سر وصی اش اختلاف می کردند و متفرق می شدند. آن جبهه نفاق کفر که در درون جامعه مومنین شکل گرفته بود «ان الذین کفرو من اهل الكتاب و المشرکین» آن جبهه کفر با آمدن رسول تفکیک می شوند. دوتا سنت هست یکی تفرق و دیگری تفکیک، تفکیک بر محور رسول اتفاق می افتد ولی تفرق زمانی است که رسول آمد «م بعد ما جاء تکم البینه» آن تفرقی است که در امت رسول اتفاق می افتد و فقط بر محور اوصیا به انسجام و وحدت می رسند. این قضیه در دنیای اسلام نیز بوده است. حضرت صف کفار و مشرکین را از صف مسلمانان جدا کردند ولی بعد از وجود مقدس نبی اکرم بر محور وصی حضرت تفرقی اتفاق افتاد «حسب الناس ان یدرکو ان یقولو آما و هم لا یفتنون». پیامبر همه را دعوت می کند و با این دعوت و کتابی که می آورد تفکیکی بین جبهه کفر و ایمان اتفاق می افتد که در پایان سوره این تفکیک را کاملاً توضیح می دهد. بعد تفرقی اتفاق می افتد، این پیامبر دعوت به چه می کند؟ می فرماید: «و ما امروا الا لیعبدا الله مخلصین له الدین، حنفا و یقیم الصلاة و یاتو ذکاة و ذالک دین القیمه» تمام ماموریتی که پیامبر آورد و قصد داشت مردم را حول آن جمع کند، این دین برای کفار هم آمده است ولی کفار متفرق شدند و صف خودشان را با آمدن رسول جدا کردند. چیزی که رسول به آن دعوت کرد چه بود؟ «و ما امر الا لیعبدا الله» دعوت به توحید و عبودیت شدند تا غیر خدا را عبادت نکنند «لیعبدا الله مخلصین له دین» اخلاص در مقام دین داشته باشند که این اخلاص در مقام دین خودش معنایی دارد. بزرگان فرمودند: ماموریت این است که «و مامور الا لیابدا الله مخلصین له دین» عبد خدا شوند و دعوتی غیر از این نبوده است، «مخلصین له الدین، حنفا» ماموریت شان این بود که حنیف باشند، در مسیر اعتدال توحید حرکت کنند، از مسیر توحید خارج نشوند و انحراف پیدا نکنند، اهل صراط مستقیم باشند. ماموریت بوده که مسیر حنیفیت را طی کنند «یقیم الصلاة و یاتون ذکاة» این دو دستور اصلی است بعد از توحید و عبودیت در اقامه صلاة، اقامه ذکر الهی است. وقتی نماز اقامه شد خیمه ای بپا می شود که همه شئون دیگر ذیل صلاة تعریف می شود. معصومین علیهم السلام در ماموریت شان روی این دو تاکید می کردند. «اشهد انک قد اقامت صلاة و اتیته زکات» بخاطر اینکه طریق تحقق دینی که خدا به آن دعوت می کند عبودیت و اخلاص است. اقامه صلاة یعنی خیمه ای به پا کنند که عمودش ذکر الله است و همه زندگی شان زیر چتر صلاة باشد. جزء کسانی باشند که «فی صلاتهم دائمون»، «لا تلی انتجارتون ذکر الله» و بعد ایتاء زکات. شاید معنای ایتاء زکات این است که کسی که اهل بندگی خدا و اخلاص است، اهل اقامه صلاة و ذکر الله است رابطه اش با مومنین، رابطه ایتاء زکات می شود. با یک دست از خدای متعال می گیرد و به دیگران می بخشد. ارتباطش با خدای متعال ارتباط

اقامه صلاة و با بندگانش ایتاء زکات است. در بعضی از آیات انفاق این گونه معنا می شود «مما رزقناهم... لکل شیء زکات» در بعضی از روایات زکات معنای وسیعی دارد. زکات فقط زکات مالی نیست. پیامبر از خدای متعال می گیرد و به مردم می دهد، اقامه صلاة و ایتای زکات می کند «اشهد انک قد اقامت صلاة و اتیت زکات» رابطه ما با خدا از طریق اقامه صلاة بر قرار می شود، جامعه ارتباطش با خدا از طریق اقامه صلاة است. در جامعه اگر صلاة اقامه شد مردم زیر خیمه دین زندگی می کنند، منزل و اداره شان مسجد می شود. این سوال یهود است، خدایی که می تواند همه را اداره کند و به همه ببخشد اگر می خواست به او عطا می کرد. با خزانه بی انتهای خود دست او را نگرفته، حالا من با این اندک سرمایه ای که دارم دست او را بگیرم؟ در نگاه دین زکات یعنی رشد. اگر از یک دست از خدای متعال نگیریم و با دست دیگر تحویل ندهیم، رشد نمی کنیم «ان الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة» آدمی که در راه خدا انفاق می کند مثل یک بذر شکوفا می شود. به آن زکات می گویند چون مایه تزکیه و رشد و شکوفایی و طهارت نفس انسان است. صدقه ای که شما از آنها می گیری موجب طهارت آنها است، مال شان را به شما می دهند و جان شان پاک می شود. این رابطه متقابل رابطه ای است که برای همه رشد عمومی می آورد. پس بنابراین آن دین قیمه ای که نگهبان جامعه اسلامی است، جامعه با او حفظ می شود، چیست؟ «و ما امر لیعبد الله مخلصین له الدین» آنها دعوت به اخلاص شدند و اخلاص چیزی نیست که انسان نپذیرد و این طور نیست اگر در دنیا خدا را نپرستیم آزاد از بندگی هستیم. انسان ناچار از بندگی است و فقیر نمی تواند بندگی نکند. اگر خدا را بندگی نکرد عبد شیطان می شود. خدای متعال فرمود: انبیاء آمدند و گفتند: عبد خدا باشید، در دین داری خالص باشید. اخلاص در دین به این معنا است که انسان با همه وجود دنبال امامی حرکت کند که خدای متعال او را امام قرار داده است. «لا دین لمن دان به اماماً جائراً و لیس من الله و لا قد تبع علی من دان به اماماً عادلاً من الله» حقیقت دین داری اخلاص در توحید و اخلاص در ولایت است. خداوند امامی برای شما قرار داده است که با تمام وجود دنبالش باشید و دیگری را امام قرار ندهید. همه شئون خود را ذیل امام قرار دهید. دین یک مفهوم وسیعی دارد که به امام علیه اسلام تفسیر شده است. هر کجا امام نباشد شیطان هست، آن چیزی که می تواند ما را نجات دهد وجود مقدس رسول و امام است. اگر شفاعت امام نباشد این صف جدا نمی شود، آن چیزی که جدا می کند بینه است، بینه خدا هم رسول است. اگر کسی متصل به رسول خدا شد و دعوت او را قبول کرد انسان را به حدی نورانی می کند که خودش بینه می گردد، در آیه نور می فرماید: رسول مثل نور خداست حضرت چراغ دان نور الهی است خانه های پیغمبر خانه های نور است اگر کسی خودش رو به پیغمبر رسوند هدایت می شود آن چراغی است که عالم رو روشن می کند ولی در بعضی روایت دیدید مومن هم می شود مشکات انوار، وقتی مومن متصل به رسول شد این چراغ توی وجودش روشن شد آن هم می شود چراغ دیگه، لذا در روایات داره که در غیبت ما نور ما رو از مومن بگیرید مثل مومن به ما مثل ماه به خورشید است چطور شما در شب که خورشید نیست نور خورشید رو از ماه میگیریم مومن وقتی متصل به پیغمبر خدا می شود

متصل به امام می شود تسلیم می شود بعد از تسلیم تطهیر می شود بعد از اینکه تطهیر شد نورانیت امام در وجود او تجلی می کنه خودش بله می شود یک خورشید عالم افروز، خود او میشود بینه، مومن بینه است عملش بینه است اقدامش بینه است قولش بینه است این حدیث همین رو میفرماید دیگه المومن فرمود یکی از مصایق مومن مشکات نور است بعد ذیل او حدیث دارد یکی از مصادیق مشکات چراغ دان مومن است بعد فرمود المومن یتقلب فی خمسۃ من النور، مومن همه تحولاتش در وادی نور است مدخله نور مخرجه نور، ورود و خروجش نورانی است، علمه نور کلامه نور، مسیر یوم القیامۃ علی الجنۃ نور، تو این دنیا همه وادی که او طی می کند وادی نور است عالم آخرت هم وادیش وادی نور است بله مومن آن کسی که متصل به امام می شود آن کسی که از علوم ائمه برخوردار میشود از معارفشون برخوردار میشود و عرض کردم کارش به جایی میرسد که هم و الله ینورون قلوب المومنین چراغ هدایت در وجود او روشن میشود خودش میشود یک خورشید جهان افروز. لنور امام فی قلوب المومنین انور من الشمس مزئت به النهار، نور امام در وجود او از خورشید اشکار تر است لذا بقیه باید نور رو از او بگیرند هدایت رو از او بگیرن بینه ای که میتواند مسیر حق رو روشن کند و بعد با اقدامات خودش این دوتا مسیر رو جدا بکنه متمایز بکنه، ببینید پیغمبر چکار میکند پیغمبر امام یک قرآنی به آنها نازل می شود این قرآن تلاوت می کنن بعد اینها قرآن رو محقق میکنند تو عالم، وقتی این کتاب محقق می شود جاری می شود به وسیله امام و به وسیله رسول این بینه اشکار می شود کما اینکه از آن طرف کفار هم از طریق اقداماتی که می کنند اقوا می کنند فضا را آلوده می کنند صرفا حرف و استدلال و کتاب نوشتن که نیست یک تمدن میسازد این تمدن اقوا گر است خدا رحمت کند یک استاد عزیزی داشتیم فرمود که آن موقع کمتر این چیزها در ایران بود میگفت این فیلمی که نشان میدهد که آن اقا در فلان کشور اروپایی از طبقه بیستم توی زمستان ماشین خودش را روشن میکند بعد سوار می شود این شبهه اش برای اسلام از شبهه ابن کمونه سخت تر است، این شبهه کار آمدی اسلام است یعنی آن یک تمدن درست می کند نیازهایی را ایجاد میکند نیازها هم مصنوعی اند مثل اینکه ادم را معتاد می کنند به مواد مخدر بعد هم ارضاعش می کنند انواع مواد مخدر هم در دسترس قرار می دهند معتادش می کنند به مواد الکی بعد انواع خمر با درجات اسکار هم در اختیارش قرار می دهند. نیازهایی ایجاد می کند بعد این نیازها را هم ارضاع می کند یک کارآمدی از خودش نشوا میدهد ایجاد شبهه می کنه، همینطوری که آنها یه شبهه عینی دارند با تمدن خودشان با اقدامات خودشان صرفا با حرف و کتاب نیست تسلط پیدا می کند اختلاط پیدا می کنند نفوذ پیدا می کنند در قلوب در افکار اعتقادات را سست می کنند انبیا هم اینگونه نیست که فقط استدلال می کنند، استدلال بخشی از کار انبیاست ولی یک مجموعه اقداماتی دارند که این که رسول می شود بینه، با مجموعه اقدامات رسول با مجموعه اقداماتی که اوصیای انبیای الهی وجود مقدس نبی اکرم و اهل بیت انجام می دهند به حدی واضح می شود کار که این دو تا صف تفکیک می شوند و ناچار آنها مسیر خودشان را جدا می کنند، بنابراین آن سنت تفکیک اتفاق میافتد حالا ما چکار باید بکنیم پیداست حالا اقداماتی که ما باید بکنیم در معارف ما آمده بر محور امام اول باید موضوع

گیری کنیم تبری داشته باشیم لعن داشته باشیم عرض کنم لا ترکنو قبل از اصلا رکونی به طرف آنها نداشته باشیم جاهد هم بهی جهاد کبیرا، تبعیت و اطاعت از آنها نکنیم و لا تطلل کفار و المنافقین و جاهد هم بهی جاهد کبیرا، اطاعت آنها را نکنیم در مقابل آنها بایستیم یک درگیری عظیمی با آنها باید داشته باشیم. این درگیری عظیم یک قسمش همان چیزی است که قران بنام جهاد کبیر نام میبرد اطاعت نکردن، جاهد را مفسرین دو جور معنا کردند یکی بالقرآن و یکی همین عدم اطلاعات، ملاحظه فرمودید هر دو معنا را بیان کردند با اطاعت نکردنشان باید با آنها مجاهدت بکنیم آن وظایف ما است که حالا ما توی این میدان اگر بخواهیم اسیر نشویم و ما وقتی پیامبر اقدام می کنند برای جدا کردن صفوف ما راحت از آنها جدا بشویم راهش این است یک اقداماتی هم باید ما بکنیم اگر آن اقدامات را انجام دادیم کاملا صفها به وضوح از هم جدا می شود زود جبهه حق و باطل از هم تفکیک میشوند والا اگر نه به میزانی که ما کوتاهی کردیم این امر به تاخیر می افتد به میزانی که ما آمیخته با آنها شدیم و در این آمیختگی به آنها داد و ستد روحی کردیم راضی شدیم دل دادیم دل بستیم به همان میزان کار وجود مقدس نبی اکرم سخت می شود به همان میزان کار وجود مقدس امام زمان دشوار می شود الان هم همینطور است به هر میزانی که ما رکون به آنها اعتماد به آنها بکنیم به هر میزانی که دلبستگی به آن چیزی بکنیم که در اختیار آنهاست همانی که به ما گفتند لا تمدن لا نعینک علی مما تعا ازواجن منهم زحر الحیاء دنیا به نفس لهم فیه، و رزق ربک خیر به همون میزان کار وجود مقدس نبی اکرم سخت می شود به همون میزان بار روی دوش حضرت می آید حضرت باید صبر کند حضرت باید بار بیشتری بردارد تا این جدا شدن این تمیز حق و باطل غلبه حق بر باطل محقق بشود پایان راه شکی نیست هم تمیز اتفاق می افتد هم غلبه حق بر باطل، این دو چیزی که به هم آمیخته اند خدای متعال باطل را متراکم می کند فیجعل فی جهنم حق هم حتما غالب می شود جائل حق و زهق الباطل، ان الباطل کان زههوقا هم ازبدو فیذهبو جفائن این پایان کار است هم جدا میشوند این دو هم حق غلبه مطلق پیدا می کند و محو می شود ذوق پیدا میکند باطل از بین می رود باطل، ولی در این مسیر یک اقداماتی را وجود مقدس نبی اکرم به اوصیاشان انجام می دهند آن اقداماتی است که در قران برایشان بیان شده فرمود حضرت بر اساس قرآن عمل می کرد امیر المومنین بر اساس قرآن عمل می کند یکی بر اساس تنزیل یک بر اساس تنویل، لذا گاهی می فرمودند هر اقدامی ما می کنیم بپرسید از کدام ایه است. ولی یک ماموریتی روی دوش ما می آید که اگر ما غفلت بکنیم توی این مسیر کار برای امام سخت می شود دشوار می شود کار، اگر ما توجه داشته باشیم وظایف خودمان را ذیل آن کار بزرگی که امام می کند همه ما با هم جمع بشیم این اتفاق نمی افتد کفار دست از سر ما بر نمی دارند، شیاطین دست از سر ما بر نمی دارند. لم یکن الذین کفرو من اهل الکتاب و المشرکین، این کار وجود مقدس نبی اکرم، این شفاعت می خواهد این دستگیری می خواهد آن فتنه فقط با اهل بیت برداشته می شود در احراق بیت یک تعبیری نقل کردند بعضی از مجامع نوشتن وقتی حضرت آمد پشت در رو کرد به حضرت چرا شما آمدید مگرفرد دیگری نبود ظاهرا زبیر در آن موقع توی خانه بود حضرت که بودند حضرت فرمودند طغیانکه یا فلان،

این طغیان را من می توانم سرکوب کنم، این فتنه های عظیم جز با امام رفع نمی شود حضرت آخر کار می آیند اصلاح می کنند ولی ما اگر به وظایف خودمان در این مسیری که وجود مقدس نبی اکرم می آید اقدامات خودش را می کند اهل بیت اقدامات خودشان را می کنند یک ماموریت هایی روی دوش ما گذاشته شده، ما اگر به آن ماموریت ها توجه نکنیم کار اولیا خدا سخت میشود، یک موقع میبینید خدای نکرده خود ما میلغزیم آن طرف دیگر ثم کان عاقبت الذین عصاء سو ان کذبو به ایت الله ما هم می رویم آن ور خط، غیر از این خطر مشکل دیگری که هست این است که کار سخت می شود بر اولیای الهی، اگر ما همراهی نکنیم اگر ما سستی بکنیم اگر ما کندی بکنیم پیشرفت کار لطمه می خورد حالا انشا الله اگر خدای متعال توفیق داد چندین نکته هست که ماموریت ما را توضیح میدهد کار دشمن چیست، ما در مقابل کار دشمن در ذیل رسول گرامی اسلام و اهل بیت شان چه اقداماتی باید انجام بدهیم که این کار به نتیجه و مقصد روشنی برسد.

السلام علیک یا ابا عبدالله. السلام علی الحسنین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین. اللهم صلی علی محمداً و آل محمد و عجل الفرجهم، و اهلک اعدائهم، اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل الفرجهم و اهلک اعدائهم اجمعین.

گریز و روضه :

اللهم صلی علی محمد و آل محمد و عجل الفرجهم و اهلک اعدائهم اجمعین، یا ابا محمد یا حسن ابن علی، متوسل به آقا زاده های امام مجتبی هستیم.

یا ابا مُحَمَّدٍ یا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الْمُجْتَبِيُّ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَ مَوْلِينَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا

ای عمو تا ناله هل من معینت را شنیدم از حرم تا قتلگاه با شور جانبازی دویدم ، آنچنان دل برد از من بانک هل من ناصر تو،

که آستینم را زدست عمه ام زینب کشیدم، گرچه طفلی کوچکم اما قبولم کن عمو جان، بر سر دست تو من قربانی شش ماهه دیدم،

کس نداند جز خدا کز غصه مظلومی تو با چه حالی از کنار خیمه در مقتل رسیدم

دست من افتاد از تن، گو سرم بر پایت افتد دست چه قابل دارد در راه شما،

دست من افتاد از تن گو سرم بر پایت افتد سر چه باشد تیر عشقت را به جان خود خریدم

، یک لحظه ای در عاشورا پیش آمد که امام حسین هر چه به اطرافش نگاه کرد، دید کسی برایش باقی نمانده، اوج مظلومیت و غربت امام حسین در همین لحظه ها بود، به میدان آمد و در مقابل دشمن ایستاد. اول اصحابش را یاد کرد، آنها را صدا زد. به همه فهماند اصحاب من الان بهشان دستور بدهم دوباره حاضر اند کنار من به شهادت برسند، صدا زد یا حانی یابن حروه، و یا مسلم بن عقیل، و یا حبیب و یا زهیر و یا بریر و دیگران و دیگران، فرمود مالی عنادیکم فلا تجیبون، شما چرا جواب من را نمی دهید، سعید بن عبدالله که می گفت اقا جان دشمن حلقه محاصره را تنگ کرده من تحمل ندارم اینقدر جسارت دشمن را ببینم، ببینم دشمن به خیمه های شما نزدیک شده اجازه بدهید من نباشم و صحنه را ببینم، اقا تنها شده، حضرت مانده و یک خیمه زن و کودک، در وسط یک بیابان دشمن، فرمود هل من ناصر ینصرنی، هل من معین یعنونی، هل من موحد یخاف الله فی النار، اگر من را کمک نمی کنید هل من ظافن یظوفو عن حرم الرسول الله، می دانید فقط دو نفر حضرت را اجابت کردند یکی علی اصغر بود در خیمه بی قرار شد هر چه از این آغوش به آن آغوش او را دادن هر چه از این بغل به آن بغل رفت آرام نشد تا وقتی آمد در آغوش امام سر را بر دوش امام حسین گذاشت ساکت شد، دیگر کسی جواب نداد کمکش نکرد بلکه یک جمله ای به ایشان گفتند که دیگر به ایشان مهلت نداد بلند بلند در میدان گریه کرد، فرمود اگه من را کمک نمی کنید به چه جرمی میخواهید خون من را بریزید من حقی را از شما بردم خونی بر عهده من است حلال خدا را حرام کرده ام، حرام خدا را حلال کرده ام، همه گفتن نه، فرمود فیمه تستهلو دمی، یه جوابی دادن بلند بلند در میدان گریه کرد، گفتند بغض لایبک، جرم شما این است پسر امیر المومنین حق حیات ندارد نباید زنده بماند، حضرت بلند بلند برای مظلومیت امیر المومنین گریه کرد، اینجا بود دیگه دست به شمشیر برد، به گونه ای وارد میدان جنگ شد همه متحیر ماندند این اقای که تشنه است خسته است غصه دار است چگونه اینطور وارد میدان جنگ شده، همه فرار کردند لشکر رو به کوفه رفت تا آن لحظه ای که فوق لیستری اصحاغته، همه توانشان را جمع کردند سنگ بارانش کردند تیر بارانش کردند، دیگر نتوانست روی اسب بماند، بسم الله و با الله وفی سبیل الله، دیگر توان دفاع کردن از خودش را نداشت رو زمین کربلا صورت بر روی خاکها گذاشته، خون از زخم های بدنش جاری است، نمی دانم چقدر این غربت و مظلومیت امام جلوه داشت این آقا زاده دستش را از دست عمه رها کرد به هر قیمت بود در محاصره دشمن خودش را به امام حسین رسانید، دستش را از دست داد خودش را در آغوش عمو انداخت، داغی به جگر امام حسین گذاشتن حرمه او را هدف تیر سه شعبه قرار داد، تنها در بین تمام شهدا، دو نفر در آغوش امام حسین جان دادن، آنچه نقل شده هر دو را هم تیر حرمه هدف قرار داد، یکی علی اصغر بود روی دست امام حسین هدف تیر قرار گرفت، طفل من العزونه العزون، صلی الله علیک یا ابا عبدالله و رحمت الله و برکاته.